

اصلاحات نمرد ، مرده باد اصلاحات

۱۳۹۵ خرداد ۷، جمعه

[اصلاحات نمُرد. مُرده باد اصلاحات!](#)

نهضت دمکراسی خواهی، نورمالیزیشن، سکولاریسم، لیبرالیسم جملگی دواعی و مواعیدی اند که به مناسبت و به تناوب و اقتضاء به عنوان دغدغه یا اولویت ها و اُمهات جنبش موسوم به جنبش اصلاح طلبی ایران از جانب حاملان و خازنان و سخنگویان این جنبش در ایران مطرح و نشانه گذاری می شود.

جنبشی که نطفه اش علی الظاهر از دوم خرداد 76 و با محوریت چپ خط امامی انعقاد یافت و در ادامه مسیر با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب هایی پر دامنه و ابتلا به یک موتاسیون عمیق، تا آنجا استحاله یافت که اینک از سکولارترین اقشار تا لاقیدان و شل دینان و بی دینان در کنار دین ورزانی با دوز و ورژن هائی متغیر را بصورت هم زمان و توامان میزبانی و میهمان نوازی می کند!

این که جنبش اصلاحات خیزشی دمکراسی طلبانه است یا کوششی است بمنظور نورمالیته کردن مُلکداری یا دغدغه ای است بمنظور بسط و تعمیق لیبرالیسم فلسفی، واقعیت هائی است که هر کدام بنوعی جنبش اصلاح طلبی بجا مانده از دوم خرداد 76 را بالنسبه نمایندگی و عهده داری می کنند اما گوهر و کُنه و عمق این اصلاح طلبی موجود را باید در جایی دیگر و در معنا و پهنا و فحوائی دیگر جوئید و کاوید و یا بید.

ماهیت جنبش اصلاحات موجود در ایران را در مُضَیِّق ترین نگاه پدیدار شناختی (Phenomenological) می توان و باید در قامت ماهیتی هستی شناسانه (Ontology) برسمیت شناخت. همین ماهیت آنتولوژیکال است که موجبات سخت جانی و روئین تنی این جنبش را در تضایف با دوگانه «آنتولوژیست ها و ایدئولوژیست ها» تضمین کرده و تداوم می بخشد.

به عبارتی دقیق تر جنبش موجود و موسوم به اصلاحات در «ایران فعلی» به دلیل ریشه دواندن در زمین حاصل خیز آنتولوژی تا اطلاع ثانوی محکوم به بقا است.

آنتولوژی اصلاح طلبانه یا اصلاح طلبی آنتولوژیک، استوار بر دنیای «هست» ها و برسمیت شناختن پدیدارها و هستی ها بدون تَقْیُّد یا

بار کردن «باید» ها و «نباید» های اخلاقی به کالبد پدیده است. دنیای آنتولوژی دنیای برسمیت شناختن هستی ها و واقعیت های موجود بدون تَقْیُّد یا ارزشگذاری بر ذات و گوهر هستی ها و واقعیت ها و رفتارها و کنش های فردی و اجتماعی حاملان آن هستی ها و واقعیت های و پدیدارهای زیست محیطی است.

اصلاح طلبی آنتولوژیکال قائم بر نفی هر نوع «باید» در ازای پذیرش «هست» های زیست محیطی است.

تاکیدی است بر زیست دلخواهانه و خویش کامانه و «همین جوری» با اتکا بر قاعده اصالت لذت و نفی آمریت های اخلاقی و ارزشگذاری های اعتباری.

پذیرش جهان و متعلقات و مختصات و مضامین و مضامیر آن جهان آن گونه که «هست» نه آن گونه که «باید» باشد.

شعار محوری چنین اصلاحاتی آن است که: بگذار هر کس هر طور علاقه دارد زندگی کند!

جنبشی بر مبنای نفی آمریت و قاهریت و الزامات و قیدهای رفتاری ابلاغی از جانب مرجعیت های حکومتی.

در واقع جنبش اصلاحات محصول برهم خوردن تناسب قدرت بین ایدئولوژیست ها با آنتولوژیست ها از فردای دوم خرداد 76 بود. اما این امر بدان معنا نیست که جنبش اصلاح طلبی مزبور از دوم خرداد 76 متولد شد.

مقابله آنتولوژیست ها با ایدئولوژیست ها قدمتی به قامت تاریخ دارد و انبیا الهی را باید در عداد شاخص ترین افرادی محسوب کرد که راس هرم ایدئولوژی اندیشان و آرمان خواهان را در طول تاریخ طلایه داری و عهده داری کرده اند و اساساً ماهیت و گوهر بعثت انبیا بر کمال گرائی (پرفکشنیزم) و آرمان محوری ایدئولوژیکال قائم بوده و دست بر قضا در بهمن 57 نیز خمینی و انقلاب خمینی نیز کامیابانه موفق شد تا در محور مختصات دو گانه و تاریخی «ایدئولوژیست ها با آنتولوژیست ها» خود و انقلابش را ذیل جبهه قائلان و حاملان و باورمندان به «گفتمان ایدئولوژیک» تعریف و تثبیت نماید. هم چنان که از فردای دوم خرداد 76 تناسب بین این دو گانه (ایدئولوژیست ها و آنتولوژیست ها) برای نخستین بار بعد از انقلاب بنفع آنتولوژیست های اصلاح طلب شکست و ایشان توانستند نقش و حضور مسلط ایدئولوژیست ها در هرم قدرت ایران را بنفع خود شکسته و عقب برانند.

بدین لحاظ این جنبش اصلاح طلبی آنتولوژیکال را نمی بایست مولود دوم خرداد 76 محسوب کرد و در واقع در این تاریخ غول اصلاحات بیدار شد و از بطری بیرون آمد.

به عبارتی دیگر تاریخ تولد اصلاح طلبی آنتولوژیکال قدمتی به قامت تاریخ داشته و ذیل دو گانه فریضه ها و غریزه های انسان مانائی و پایداری کرده.

حاملان نگاه آنتولوژیک به اعتبار «هست بودگی غرایز انسان» زیست غریزی را برای انسان به کفایت برسمیت شناخته و در نقطه مقابل ایشان انبیاء الهی اند که با نگرش ایدئولوژیک و آرمان محورانه ضمن برسمیت شناختن «هست» های غریزی انسان برای شیوه به فعلیت رساندن آن غرایز انشای فریضه کرده اند.

در اندیشه «ایدئولوژیک محور» هر چند «هست بودگی غرایز انسان» برسمیت شناخته شده اما «نمود» چنان «بودی» را با ابلاغ «فریضه» و لگاریتم «باید ها و نباید ها» نظام مند و قانونمند و اخلاق مند کرده اند.

فی الواقع «هست» های آنتولوژیک خاستگاه و رستگاه «باید» های ایدئولوژیک اند. هر اندازه آنتولوژیست ها قائل به قائم به ذات بودن «هست» ها و نافی ارزش گذاری بر کنش های فردی و اجتماعی اند ایدئولوژیست ها در نقطه مقابل ایشان، بر حامل بودن «بایدها» بر «هست ها» بمنظور نیل به جامعه اخلاقی ابرام و اصرار دارند.

چالشی بین «باید» طلبان آرمان خواه و «هست» باوران که منجر به دو گانه زیست فردی و اجتماعی در حد فاصل «فرائض و غرائز» شده است.

بدین اعتبار چالش اصلی در منازعه سیاسی موجود ایران همآوردی بین اصلاح طلبان با محافظه کاران یا اصولگرایان نیست. اصلاحات آنتولوژیکال موجود در ایران بصورت تبعی غافلانه یا عامدانه خود را مقابل انقلاب و تمامیت ایدئولوژیک انقلاب تعریف و معنا کرده و از سوئی خواستار نفی ایدئولوژی از مناسبات مملکداری و هم زمان قائل به مملکداری بر محور مناسبات هستی شناسانه است.

چرائی هیستری ایدئولوژی ستیز اصلاح طلبی آنتولوژیکال موجود در ایران را باید از بطن آموزه های کارل ریموند پوپر و محوریت و مرجعیت آرای فلسفی پوپر نزد اصلاح طلبان مزبور عمق برداری کرد.

پوپر از میانه آن دسته از فیلسوفان لیبرالی بود که تنگ نظرانه رفتارها و باورهای متصلب و نامنعطف مارکسیت ها و فاشیست هائی را که طی جنگ جهانی دوم به بعد مشاهده کرده بود بصورت پکیجی به حساب ابتر بودن تمامیت ایدئولوژی و ایدئولوژی اندیشی گذاشت و بدینوسیله با توسل به گزاره های علمی نما فتوای حرمت هر گونه ایدئولوژی اندیشی را به اتهام یقینی اندیشی و ابطال ناپذیری و علمی نبودن گزاره های ایدئولوژیک صادر کرد و بدینوسیله مبدل به قهرمان اباحه اندیشان شد.

فی الواقع ناموجه ای «باید» های فلسفی مارکسیسم در کنار شناخت

رفتار فاشیست ها منجر به یک هیستری فلسفی نزد پوپر و امثال پوپر شد تا بدانوسیله با دامن زدن به دو گانه آنتاگونیستی «علم و دین» و بدون توجه به عمق معنایی و معرفتی و مبانی عقلی و استدلالی «ایدئولوژی های الهی» دست به تخطئه تمامیت ایدئولوژی بزنند و «ایدئولوژی ستیزی» را نزد «اباحه اندیشان» به برند فرزانی و روشنفکری و اصلاح طلبی مبدل کند.

برخلاف باور پوپر و مومنان به باورهای پوپر گزاره های ایمانی گزاره های اثبات پذیرند و گزاره های اثبات ناپذیر در کانتکت دین تعلق به انذاریات و تبشیریات بخش صباوة انسان دارد.

غفلت پوپر در نقد مارکسیسم بی وقعی ایشان به اعمال غیر مجاز «منطق باینری» به حوزه گزاره های ابطال پذیر توسط «مارکس» بود که منجر به سترونی مارکسیسم در دیالکتیک فلسفی ابداعی کارل مارکس شد.

منطق باینری ناظر بر جهان مطلقات و گزاره های ابطال ناپذیر است و در این حوزه برخورددار از استحکام و انسجام عقلی است اما ورود ناصواب همین منطق به حوزه گزاره های ابطال پذیر به آن درجه استعداد دارد تا مبدل به مخرب ترین و مناقشه آمیزترین استنتاجات منطقی شود. مخرب ترین کاربرد منطق باینری زمانی است که ستروانه یا یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی به جهان آگزیولوژی (ارزش شناسانه) میان بُر زده و جاعلانه از «بودها» اخذ استنتاجات ارزش داورانه کرده که حاصلش نامحدود تلقی شدن پدیده های محدود خواهد بود.

خط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که بر خلاف معسور بودن «جهان هستی ها» چنین گفتمانی در اخذ استنتاجات ارزشی از «تفاوت» دلالت بر «تبعیض» می کند. (1)

محصول غفلت پوپر از خط مارکس موجبات هیستری و ضدیت و نفرت پوپر با کلیت ایدئولوژی ها و ایدئولوژی اندیشی و آرمان باوری ها اعم از ایدئولوژی های الهی تا انسانی را فراهم آورد. نفرتی که اکنون و بوضوح دنباله آن را در نگاه اصلاح طلبی آنتولوژیکال ایران به هر آنچه نام و نشانی از ایدئولوژی دارد؛ بوضوح می توان مشاهده کرد.

در کنار و در جوار چنین اصلاح طلبی انباشته از نفرت نسبت به ایدئولوژی و ایدئولوژی اندیشی شواهد و قرائن موید آن است که جنبش مزبور هم زمان و توأمان به یک آفت اخلاقی عمیق و گسترده نیز مبدل می باشد که می توان آن را نوعی «سیطنیزم» یا شیطان زدگی (Satanism) نامگذاری کرد.

سیطنیزم اصلاح طلبانه قائم بر یک «خویش بیش بینی» و «خود ویژه دانی» و برج عاج نشینی است که با ابتلاء به یک «داروینیزم سیاسی»

فهم ایشان از خود را قائم بر یک اصلحیت ذاتی و متفرعانه کرده است.

ابتلائی که نقطه و نکته محوری اش اخذ ناصواب «تمایز از تفاوت» است و بدین اعتبار شهرنشینی و مدرنیت و آلامدی و خوش پوشی و خوش بیانی خود را متضمن حق ویژه و ارشدیت و افضلیت و ارجحیت ذاتی خود در مناسبات اجتماعی و سیاسی، فهم و ادراک می کند.

برخلاف دواعی مسامحه گرایانه تئوریسین های اصلاحات، اصلاح طلبان خود را در یقینی ترین موضع ممکن انگاشته و مهتران و پایوران ایشان با ابتلا به یک «خود ویژه بینی» و «خویش حق دانی» از منتهی الیه «تافته جدا بافتگی» به جامعه و رقبایشان نگریسته و با ژست نسبی گرایی و تظاهر به رواقی مسلکی اگر حتی هم برای مخالفان خود قائل می شوند این حق را لطف خود به مخالف فهم کرده که از یک موضع خُلد آشیانی و اعیان نشینی و اعلیٰ حضرتانه، اراده ملوکانه شان را بر آن قرار داده اند تا به رقیب افتخار دیده شدن و افتخار بودن و افتخار و اجازه حرف زدن را داده باشند.

جنس گفتمان اصلاحات آغشته به یک پیش فرض تسبیبی است (اتیولوژیک - Etiologic) که منجر به یک زبان مشترک بین اصلاح طلبان شده تا بدآنوسیله ایشان از خود و جایگاه و پایگاه و ثقل و گرانش خود در جامعه به درک و فهمی خویش کامانه نائل آیند. نوعی باورمندی کلینیکال و متکبرانه به «داروینیسم سیاسی» که محصول اعتقاد به ارجحیت و ارشدیت ذاتی خود و هم قطاران خود در جامعه است.

استفاده از گزاره های یقینی و و برخورداری از منطق باینری در فهم پدیده های اجتماعی زبان مشترک اصلاح طلبانی است که نتوانسته و نمی توانند دنیای محاط بر خویش را بیرون از دو گانه «خیر و شر» و «اهورا و اهریمن» و «ابلیس و قدیس» و «سیاه و سفید» فهم کنند.

زبان مشترکی که منجر به فهمی مشترک و نامنعطف بین اصلاح طلبان شده که بالاتر ریشه اش در «ایدئولوژی شیطانی» با پیش فرض «هستی شناختی ارزش مدارانه» گوشزد شد.

پیش فرضی دائر بر اخذ ناصواب «تمایز» از «تفاوت» که بروز و ظهور آن از 88 به بعد در بدخیم ترین شکل ممکن در سیاه بینی های مطلق و سیاه نمائی های مطلق از جبهه مقابل در کنار باور به الوهیت و رهبانیت و فرشته سانی و سفیدی و طهارت و بلاغت جبهه خودی، برون ریخت شد.

چالش اصلی آنجاست که اصلاح طلبان آلوده به «سیطنیزم» برخلاف تواضع فروشی و ادعای نسبی باوری از یک موضع ایقانی، حیثیت و شأن خود را اجل از مناقشه فرض کرده و بدین اعتبار «حق بودن» و «بی شمار بودن» و «پیروز بودن» و «خداپناهی» خود را از منظری استعلایی

«باوری عقیدتی» فهم و وجدان کرده اند!
جنس بیماری مزبور بمثابه یک «پیوند یونی» استوار بر «دیالکتیک تضاد» است تا از آن طریق مبتلایان بتوانند در جوار انشای هر اندازه خوفناک تر از تمثال رقیب، لامحاله به قدرعنای خود بنازند و فخر آن را به «خود» و «خُنیاگران خود» بفروشند. (2)

علی ایحال ماحصل ابتلای این «اصلاح طلبی مزبور» به آن «سیطنیزم مذموم» منجر به آن شده تا اصلاح طلبان از موضع «خود را اصلاح طلب دیدن» به موقع «خود را صالح دیدن» در غلتیده تا آنک ذات انگارانه با «فهم مهترانه از خود» وظیفه مندی نظام به تاسی از خود را توقع کنند.

نتیجه ریزش چنین خوانشی آنتولوژیک آغشته به سیطنیزم نزد اصلاح طلبان:

در حوزه سیاست خارجی مُبدل به سریع القلم و نظریه بین المللی شدن و پیوستن به نظم موجود جهانی!

در حوزه سیاست داخلی مُبدل به حجاریان و نظریه نورمالیزیشن و مهار و لگام انقلاب اسلامی!

در حوزه مُلکداری مُبدل به شاذیات زیباکلام و ترویج دمکراسی خواست محور بجای صلاح محور!

و در حوزه اجتماعی مُروج اباحه گری و لاقیدی مدل آمریکائی شده دائر بر آنکه:

وقتی در موضع تجاوز قرار می گیرید مقاومت نکنید! تسلیم شوید و لذت اش را ببرید!

بدین اعتبار «اصلاحات موجود» تالی فاسد دارد! اولین جرم چنین اصلاحاتی «موجود بودنش» است.

چنین اصلاحاتی مُردنی نیست اما باید آن را میرآند!

این اصلاحات محکوم به شکست نیست؛ آلوده به شکست است. بدین معنا که چنین اصلاحاتی با چنان مختصاتی گوهرش بالذات استعداد به شکست کشاندن اخلاقی جامعه را دارد و اتفاقا بدلیل ماهیت اباحه اندیش اش و متابعت اش از خواست مردم بجای صلاح مردم، قابلیت اپیدمی و گسترش و اقبال دارد اما بدلیل ماهیت فاسد و متکبرانه اش باید هر کس به اندازه توانش در میراندن اش اهتمام ورزد!

پیش تر سعید حجاریان در قامت تئوریسین اصلاحات با اذعان به برخی هزیمت ها و ناکامی های اصلاح طلبان در مقام تدبیر شعار «اصلاحات مُرد. زنده باد اصلاحات» را مطرح کرد تا بدانوسیله روئین تنی جنبش اصلاح طلبی را به مخاطبانش نوید داده باشد.

این شعار که گشته برداری از شعار «انقلاب مُرد، زنده باد انقلاب» کمونیست های قرن 19 بود و ابتدا «هگل» و بعد از آن «مارکس» در «هجدهم برومر» و نهایتاً «لنین» در «چه باید کرد» بود که با خلق و توسل به این گزاره کوشیدند تا بدانوسیله بمنظور توجیه تجدید نظر طلبی های عقیدتی خود و اثبات مانائی و جاودانی انقلاب شان برای حاملان آن انقلاب مارکسیستی، حجت تراشی کرده باشند.

هر چند پیش از ایشان این شعار در اروپای قرن 18 و در فردای مرگ پادشاهان بدین شکل توسط جارچیان در کوی و برزن جار زده می شد که : «شاه مُرد، زنده باد شاه» تا بدین طریق جارچیان با طرافت از سوئی خبر از مرگ پادشاه را داده باشند و هم زمان این مفهوم که «شاه در مقام کالبد مُرد اما شاه و شاهی در مقام یک ساحت هرگز نمی میرد و جاودان است» را به مخاطب القاء کنند.

همین معنا بود که بعدها توسط مارکسیست ها و اینک توسط رفرمیست های ایرانی امثال حجاریان «ریی سایکل» شده تا بدانوسیله گزاره مزبور را بدین شکل بازیافت و القاء کنند که: «اصلاحات مُردنی نیست. ولو آنکه دچار زوال مقطعی شود»

گزاره ای که به اعتبار همه شواهد و قرائن و علائم میدانی قابل وثوق است و باید و می توان وفق نظر حجاریان بر این گزاره انگشت تائید گذاشت و مانائی اصلاحات با مختصات موجود را برسمیت شناخت. هر چند در میراندن آن نیز نباید تردید داشت!

تقدیر اصلاح طلبی موجود در ایران مصداق آنانی است که بقول مرحوم امام «قبل از تهذیب نفس، مسئولیت پذیرفتند» و برای تغییر جهان شوریدند و در میانه راه بُریدند و عزم تغییر دنیا را داشتند و میانه راه دنیا تغییرشان داد و مُبدل به آیت عبرتی شدند تا آنک تمثیلی از سروده «شمس لنگرودی» از جماعتی باشند که:

میخواستند جهان را به قواره رویاهای شان درآورند/ رویاهای شان به قواره دنیا درآمد!

حکایت چنین اصلاح طلبانی، حکایت آن کشیشی است که قبل از خودسازی عزم بهسازی جهان را کرد و آخر الامر هنگام مُردن بدآنگونه اقرار کرد که:

بچه که بودم می خواستم دنیا رو عوض کنم. بزرگ تر که شدم فکر کردم دنیا خیلی بزرگه و باید کشورم رو عوض کنم. در نوجوانی به خودم گفتم کشورم هم زیادی بزرگه و باید برای تغییر شهرم کاری بکنم. جوان که شدم فکر کردم شهرم هم زیادی بزرگه و باید محله ام رو دگرگون کنم. به میان سالی که رسیدم تصمیم گرفتم از خانواده ام شروع کنم و حالا در واپسین لحظه های عمر می بینم که باید از همان ابتدا از خودم شروع می کردم.

مطمئنناً اگر این کار را کرده بودم تا حالا توانسته بودم به سهم خودم ؛ خانواده ام ، محله ام ، شهرم ، کشورم و جهان رو تغییر بدم.

- 1- توضیحات بیشتر را در «[ایدئولوژی شیطان](#)ی» ببینید
- 2- نگاه کنید به مقالات زیر:

[اصلاح اصلاحات](#)

[شیر یا خط اصلاحاتی](#)

[ایدئولوژی شیطان](#)ی